



سخنی با خوانندگان

شکوفه کریمی
 دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت رسانه

در این شماره:

«زن»
 هجای آغازین «زندگی»

سیال ولی کوتاه!

نویای نای نوازنده

سیب

هفده مال تا نوروز

یک تجربه استارتاپی

سواد رسانه ای



سال به سر رسید و این قال به سر نمی رسد

می دانید گاهی وقت ها یک جاهایی در زندگی هست که سرت را پایین انداخته ای راهت را میروی اما یک آن یک تابلوی ایست بزرگ روبرویت می بینی. همان روزهای سرد و پر از انجماد که یک چیزی سر دلت سنگینی میکند. انگار که یک تکه سنگ قورت داده باشی.

همان روزهای ناکوک که «پلی لیست»ات می شود: «تنهاترین تنها منم ... آه ای فلک ای آسمان ...» از همه چیز و همه کس طلبکار می شوی. انگار که نتوانی نفس بکشی، زمین و آسمان برایت تنگ می شود. دلت می خواهد خودت را برداری و ببری یک جای دور آنقدر دور که هیچ کس را نشناسی. آنوقت «خودت» مثل بچه کوچولوها به اولین شهر بازی که رسید برود سراغ تاب بازی و ورجه وورجه. آنقدر بازی کند تا از خستگی بی هوش شود. بعد آرام بروی بالای سرش موهایش را کنار بزی، بغلش کنی، بیدار که شد برایش قصه هزار و یک شب بخوانی تا بخوابد. اما یک روزهایی هم هست که بوی سبزی تازه می دهد. بوی عیدی، روزهایی که سرخوشی، کیفیت را کج روی دوشت میاندازی، دستت را روی همه شمشادهای خیابان می کنی، به

شاخه درختها میرسانی و بی هوا میخندی. انگار قرار است اتفاق خوبی بیفتد یا یک چیزی تغییر کند. آن وقت هایی که فکر می کنی باید کاری کنی، یک خانه تکانی اساسی و همه غیبرهای روی دلت را برداری یا مثلاً برنامه جدیدی برای خودت تدارک ببینی. مثل حال و هوای این روزهای اسفند که که دارد خودش را برای بهار سبز آماده می کند. طبیعت دارد خانه تکانی می کند. شلوغی های انتخابات هم این روزها خبر از آمادگی برای تغییر در مجلس می دهد هرچند که به قول حضرت حافظ حدیث برخی مدعیان «همان حکایت زردوز و بوریا باف است». اما آنچه این روزهای آخر سال را متمایز می کند همین حسی است که محرک و نقطه عطفی برای تصمیم هایمان می شود. حتما نباید به فکر تصمیم بزرگی باشیم که زندگیمان زیر و رو کند؛ همین پشت دست داغ کردن ها و از خود تعهد گرفتن ها برای کارهایی که نباید انجام دهیم و حرف هایی که نباید بزیم. همین تصمیم های کوچک است که کم کم ما را بزرگ می کند.

نگاه عاشقانه ی خدا آنگاه که زن را آفرید تا طلیعه هستی باشد. زن به زندگی لبخند زد. زن تمام وجودش را در طبق اخلاص ریخت تا محبت پا بگیرد در نهاد هستی، تا ذره ذره عالم یادش نرود تمام علت خلقتش، بانویی بود به بزرگی ... به بزرگی آسمان محبت محمد، به بزرگی دل علی، به بزرگی کرامت حسن و یا به بزرگی آزادگی حسین. نه! به بزرگی همه اینها هست و از همه اینها بزرگتر است. آری! خداوند بانویی را علت عالم امکان قرار داد به بزرگی «فاطمه». وجودی آنقدر پهناور که از حد درک خارج بود و خارج شد و روز به روز مظلوم تر.

فاطمه متولد شد. عاشقانه میان داستان پرمهر پدر پرورش یافت. فاطمه «زندگی» کرد. دخترانگی را در کنار ساحل رام رحمت، آموخت و در میان بوسه های پدرا نه او سرشار شد. فاطمه لبریز صفا شد. بزرگ شد و روزی عاشق علی، روزی عاشق فرزندانش. فاطمه رویش را و پرورش را تجربه کرده بود و خوب می دانست چگونه برویاند. فاطمه نقطه آغاز بود، سرخط بود، اصلا سرمشق بود برای تمام قلم هایی که بعدها از انسان و انسانیت نوشتند و رنگ خدا بر تن سفید اندیشه ها زدند. فاطمه فقط سوگ نیست. حزن برای فاطمه زیبا است چه آنکه فاطمه تنها حزن نیست. فاطمه یک دنیا شور است و تازگی... یادم افتاد به داستان شیرین مادر بزرگم که پیش از اینها در باصفا ترین روستاهای شیراز، نوشتن «فاطمه» بر سمنو، زیبایی سفره ی عید را دوچندان و حس خوب سلام و برکت را افزون می کرد. راستی! شما هم مثل من دلتان برای رسم های زیبا تنگ شده است؟

ماهی های چشم تلسکوپی، یعنی زندگی. وقتی چشمان مادر بزرگ روشن از امید سرزدن جوانه های گندم است، اصلا مگر می شود هیچ سمنویی را تصور کرد که جز با داستان مهربان او در هم آمیخته باشد؟! این است معجزه شیرین زندگی. همین رویش های پی در پی ولی هر بار نو. زندگی یعنی رویش! زندگی یعنی زایش و روح بخشیدن به جهان، بی هیچ قید و بند، بی هیچ منت و فارغ از هر انتظار.

«زندگی» با «زن» آغاز می شود و این است

دوباره بهار و دوباره همان شور تمام نشدنی. دوباره از اول آغاز کردن. دست کشیدن بر تن غبار گرفته احساس و شستن هر چه کدورت است و زنگار. زندگی هنوز در جریان است. بهار، دست سحرانگیز طبیعت، شتابان در حال رنگ زدن است، سبز و سبزتر و بعضی جاها کم رنگ تر ... و این جریان زیبای زندگی است. همین صدای خسته ی مادر در استمدادهای خانه تکانی و درست همین اشتیاق صورتی دخترانه ام برای خریدن



رویدادهای فرهنگی و اجتماعی تولید می شد و حداقل نتیجه ی آن این بود که توانست تفکر انتقادی را در میان مخاطبینش گسترش دهد. برنامه داشت کم کم پا می گرفت و جای خود را در میان مخاطبین پیدا می کرد که تمام شد! اکنون که این یادداشت را می نویسم

را عوض کردم... فردا بطور اتفاقی دوباره برنامه را دیدم، البته زمانی که مقداری از ابتدای برنامه گذشته بود. واژه های مجری برنامه جذیب کرد، همان مفاهیمی بود که به دنبال معنایشان بودم، صدای تلویزیون را بیشتر کردم و به نزدیک تلویزیون رفتم تا با توجه بیشتری برنامه را دنبال کنم... بله خودش بود. برنامه ای مخصوص نسل

هم معنایشان را می دانم و هم نمی دانم. هیچ گاه بطور جدی پی شان را نگرفته بودم... لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، اقتصاد آزاد، سنت، مدرنیته، قدرت رسانه و واژه هایی از این دست کلماتی سهل ممتنع هستند که روزانه چندین بار از طریق رسانه های مختلف به گوش می رسند.



یکی دو ماهی می شود که پخش این برنامه به اتمام رسیده است و البته این روزها جای خالی آن برای تبیین جایگاه انتخابات خالی بنظر می رسد. همانگونه که سالها است در زمینه ی ورزشی برنامه ای تحلیلی-انتقادی به توانمندی برنامه نود، روی آنتن است، انتظار می رفت چنین برنامه ای در زمینه ی فرهنگی-اجتماعی نیز ادامه داشته باشد.

مسئولین باید به فکر یک نود فرهنگی باشند تا رسانه بتواند بیش از پیش در راستای بالا بردن سواد فرهنگی نقش ایفا کند.

جوان با مفاهیم و واژه هایی که گردش روزانه آنها در دانشگاه بسیار زیاد است. بسیار خوشحال شدم که پس از سال ها چنین برنامه ای تولید شده است. پس از آن برنامه را بطور مرتب دنبال کردم. ویژگی های بارزی داشت، هم قالب داشت و هم نداشت، خط قرمزها را رد می کرد، به زبان ساده سخن می گفت، تضارب آرا را در عین وحدت به حد اعلای آن نشان می داد و در یک کلمه «سیال» بود. شاید بتوانید حدس بزنید کدام برنامه را می گویم...

بله جیوگی، جیوگی برنامه ای تحلیلی-اجتماعی بود که با هدف آسیب شناسی

اکنون جامعه ی جوان کشور به فهم عمیق چنین واژه هایی نیاز دارد که سبب تغییر رویکرد آنها به مسایل و بالارفتن قدرت تحلیل شان می شود، به یاد ندارم که در کتب درسی تا سطح دیپلم و پس از آن در دانشگاه، به این مقولات بصورت جدی پرداخته شده باشد.

پس از اخبار ۲۰:۳۰ برنامه ی جدیدی شروع می شد که عده ای می نشستند و نظرشان را درباره ی مسئله خاصی بیان می کردند. ابتدا به مذاقم خوش نیامد و با خود گفتم که دیگر دوره ی چنین برنامه های کلیشه ای به پایان رسیده و پس از چند دقیقه کانال

خواب را با نواختن دیجیریدو درمان می‌کند. این روش نتیجه‌بخش بوده و طرفداران بسیاری پیدا کرده‌است. همچنین از نواختن دیجیریدو برای تسکین دردها استفاده می‌شود. به این صورت که دیجیریدو را در نزدیکی عضو دردناک بدن می‌نوازند و معتقدند که صدای این ساز می‌تواند موجب تسکین درد شود. حس و حالی که چنین سازی به انسان می‌دهد، می‌تواند شبیه حس یک بعدازظهر ناشی از خستگی کار، ایستاده همراه با یک فنجان در دست، پشت پنجره باشد. نوایی طبیعی برگرفته از نای نوازنده که همراه با ارتعاشات آن، مثالی برای دلزدگی‌های این حجم از ارتباطات بی‌هوده در زندگی امروز است. آرام آرام می‌توان همراه با شنیدن ملودی‌های ساز دیجیریدو خستگی را از تن به در کرد.



می‌کنند و برای راحتی در هنگام نواختن، دهانه آن را به موم آغشته می‌کنند. در گذشته مراسم رقص و آوازهای آیینی بومیان استرالیا با نای دیجیریدو همراه بود و این ساز بخش جدانشدنی از این مراسم محسوب می‌شد. البته نواختن این ساز تنها به مراسم آیینی محدود نبود و بومیان استرالیا برای تفریح و سرگرمی نیز دیجیریدو می‌نواختند. با این‌که امروزه هم زنان و هم مردان می‌توانند دیجیریدو بنوازند، اما در گذشته فقط مردان حق نواختن این ساز را داشتند. ساختن و نواختن دیجیریدو در دنیای مدرن از اواخر قرن بیستم در جوامع غربی رواج یافت. نواختن دیجیریدو آسان نیست. نوازنده باید شگردهای خاص تنفس و ایجاد صدا با تغییر شکل دهان را یاد بگیرد. مهم‌ترین نکته یادگیری شگرد «چرخه تنفس» است.

در این تکنیک نوازنده باید بیاموزد که چطور در یک زمان از طریق بینی نفس بکشد و در همان زمان هوا را از طریق دهان خارج کند. چنین سیستم تنفسی اکسیژن زیادی وارد بدن می‌کند.

همچنین به خاطر لرزش‌هایی که در اثر نواختن این ساز در حفره‌های صورت و جمجمه ایجاد می‌شود، بعد از چند دقیقه احساس آرامش عمیقی به نوازنده دست می‌دهد.

از این رو است که امروزه در برخی از کشورها از دیجیریدو در علم پزشکی استفاده می‌شود. در آلمان درمانگاهی وجود دارد که برخی ناراحتی‌های تنفسی در حنجره و جمجمه، مثل خر و پف یا پریدن آب حلق در زمان



دیجیریدو (Didgeridoo) یکی از قدیمی‌ترین سازهای جهان است. این سازبادی نخستین بار در میان بومیان شمال استرالیا استفاده شد. دیجیریدو را «ترومپت چوبی طبیعی» نیز می‌نامند. بعضی بر این باورند که بومیان استرالیا دیجیریدو را از حدود چهل هزار سال پیش به کار می‌برده‌اند، اما مطالعات باستان‌شناسان نشان می‌دهد که قدمت این ساز کمتر است.

دیجیریدوهای اولیه معمولاً از ساقه درختان اکالیپتوس ساخته می‌شد که به وسیله موربانه سوراخ شده بود. بومیان استرالیا، زمان زیادی را صرف یافتن درخت مناسب برای ساخت دیجیریدو می‌کنند، زیرا میزان شکاف ایجادشده در تنه یا ساقه درخت برای ساخت ساز بسیار مهم است.

اگر سوراخ خیلی بزرگ و یا خیلی کوچک باشد از کیفیت ساز کاسته می‌شود. بومیان پس از یافتن درخت مناسب، آن را قطعه قطعه می‌کنند، پوستش را می‌کنند و انتهای آن را می‌تراشند تا آماده نواختن شود. گاه نیز دیجیریدوها را با نقوش رنگارنگ تزئین

که امانت دهندگان در سال بعد با فقر و تنگدستی روبرو می‌شوند. و نیز چنین مرسوم است که بزرگان قوم و خانواده در این روز به زیارت اهل قبور رفته، قرآن و فاتحه قرائت می‌کنند و برای مردگانشان طلب آمرزش می‌نمایند. همچنین در این شب، چند خانواده باهم قرآن‌ها را بر روی سه‌پایه‌هایی به اندازه قد انسان می‌گذارند و درموقع اذان مغرب با بوسیدن کتاب مقدس از زیر سه‌پایه عبور می‌کنند. این عمل راسه مرتبه انجام می‌دهند، درواقع این کار دور اندازی پلیدی‌ها، تجدید بیعت باقرآن کریم و شروع سال نو در پناه قرآن می‌باشد تا درسال نو طروات و پاکی به آنها هدیه کند. از دیگر مراسم این شب این است که عده‌ای پس از نیت، خانه‌هایی که درب آنها به طرف قبله است را انتخاب می‌کنند، شب به کنار درب این خانه هارفته و بدون اینکه صاحبخانه متوجه شود، به صحبت‌های آنها گوش می‌دهند. اگر در خانواده صحبت از نیکویی و کارهای خوب باشد، بر این باورند که نیت فردگوش دهنده برآورده می‌شود. عهله‌فه: قبل از آغاز سال نو و چهار روز مانده به عید عهله‌فی‌ها که بر چهار نوع است شروع می‌شوند. عهله‌فی اول که به عهله‌فی مرده در بین این قوم معروف است برای افرادی که به رحمت ایزدی پیوسته و سر به زیر تیره تراب برده‌اند برگزار می‌شود. خانواده‌ها در این شب به یاد آنانی که روزی با خوشحالی در کنار سفره با هم حاضر می‌شدند قرآن می‌خوانند، دعا می‌کنند و صدقه می‌دهند و برای مردگان طلب آمرزش و مغفرت می‌نمایند. عهله‌فی دوم، به عهله‌فی زنده معروف است. در این شب خانواده‌ها دور هم جمع می‌شوند و بعد از برپایی جشن‌هایی مفصل، برای سالم ماندن اعضای خانواده سربلندی و موفقیت آن‌ها دعا می‌کنند و طول عمری با عزت و

در کنار هم به فاصله یک متری از هم می‌چینند؛ و این عمل آن‌ها تا آخرین ساعات روز آخر اسفند ماندگار است. در روایتی دیگر اعضای خانواده، هر کدام تکه سنگی را نشان می‌کنند تا بعد از تحویل سال نو، هر کس سنگش را بر می‌دارد که رویدن سبزه در زیر این سنگ‌ها نشان از سالی پر باران و خوش‌یمن و نیک است و اگر سبزه نرویده باشد، مردم معتقدند که آن سال، سال خوبی نخواهد بود و سرشار از خشکسالی است.



دانو پزی

تقریباً دو هفته مانده به عید نوروز در شبی خاص مردم کرمانج اقدام به پخت غذایی به نام «دانو» می‌کنند. محتویات این غذا عبارت از گندم، نخود، عدس و ادویه است. پس از آماده شدن دانو مهرهای آبی رنگ را داخل ظرف دانو می‌اندازند. آنگاه مادر خانواده با قاشقی بزرگ غذا را به نام هریک از اعضای خانواده بر می‌دارد. از کوچکترین فرد خانواده شروع می‌کند به اسم بردن، مهره به نام هر کسی که درآید آن سال به نام آن فرد خواهد بود. اگر فرد مورد نظر دارای خصوصیات اخلاقی خوب باشد سال خوب و پربرکتی در انتظارشان خواهد بود.

آخر چارشه‌می: به آخرین چهارشنبه سال گفته می‌شود. تا قبل از شروع این آیین، تمام کارهای نظافت و گردگیری تمام شده است. رسم است با شروع چهارشنبه نباید چیزی را به همسایه‌ها قرض و امانت داد زیرا اینگونه مطرح است

آیین کردهای کرمانج در بزرگداشت سال نو

اندک زمانی مانده به ماه زیبا و بی‌نظیر فروردین، مردم کرمانج برای برگزاری یک جشن بزرگ خود را آماده می‌کنند. این جشن آنقدر با اهمیت و بزرگ در نزد قوم کردزبان جلوه می‌کند که هر جا و هر منزل سخن از رسیدن و شنیدن گام‌های با صلابت نوروز است. گویی فقط در چهره مقدس این سنت است که می‌توانند هویت و اصل خود را باز یابند و با هم تجدید میثاقی داشته باشند که با شروع نوروز یک سال دیگر دور از فشارهای روحی و روانی امروز جوامع، یکدیگر را دوست بدارند، گام با گام هم بردارند، مشکلات را ساخته روزگار بپندارند و با هم، با آن دست و پنجه نرم کنند.

پایه‌گذاری نوروز از نظر کردها از اول مهر ماه هر سال، از جشن قوچ‌ها در پاییز شروع شده، با جست‌وخیز بره‌ها به هنگام نوروز و تدارکات شش ماه دوم سال یعنی کشت و کار گندم و جو و سرسبزی عید ادامه می‌یابد. ذخیره‌سازی هیزم و کنده برای پخت و پز، نگهداشتن بهترین قارمه (غذای محلی) و انواع میوه برای شب عید و تهیه انواع لباس نو و زیورآلات برای مراسم نوروز از دیگر سنتهای کردها است.

برخی از این آیین که نه تنها سال‌ها، بلکه قرن‌هاست در میان قوم کرمانج ماندگار شده عبارتند از:

هفته مال: مال در کردی به معنای مقصد و منزل است. معمولاً هفته روز مانده به عید، دختران دم‌پخت و ناموفق در امر ازدواج، هر کدام برای خود، نیتی نموده و جایی را در نظر می‌گیرند تا سنگ‌های هفته مال خود را دور از چشم پسران جوان در جایی بگذارند. آن‌ها در جایی که هم آفتاب‌رو باشد و هم ایمن، هر کدام سنگ بزرگی را بر می‌دارند و

یک تجربه استارت‌آپی

صبا عنایتی
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌شناسی

لیکن تا به امروز ما شاهد این بوده‌ایم که دولت‌ها نتوانسته‌اند پژوهشگران را از دغدغه‌های مالی رهایی بخشند و علاوه بر این تکیه بر دولت منجر به وابستگی دانشگاه و محققان می‌شود که خود با ذات روش علمی منافات دارد. در نتیجه علوم باید راهی برای عرضه‌ی خویش بیابند و این فاصله‌ی نگران‌کننده‌ی بین خدمات اجتماعی و دانشگاه را پر کنند. شاید یکی از مشکلات دانشجویان درک نامناسب آنها از مفهوم کارآفرینی باشد. تفکر بنیادین و عمیق بخشی از فرآیند کارآفرینی است، اما نقطه‌ی پایان آن نیست. یک کارآفرین باسواد و خوش‌فکر پس از مطالعه‌ی گسترده شروع به ایده‌پردازی می‌کند تا نظریه‌های علمی را به حوزه‌ی عمل نزدیک کند. یک دانشجوی موفق دانشجویی است که به دنبال خلق ارزش است، ارزشی که از طریق آن بتواند هم به ثروت دست یابد و هم خدماتی مفید به جامعه‌اش ارائه دهد.

در روز اول رویداد از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا ایده‌های خود را در یک دقیقه پرزنت (استفاده‌ی من از لغات انگلیسی به دلیل مصطلح بودن آنها در رویداد است) کنند. از ۲۰ ایده‌ی پرزنت شده، ۱۰ ایده با رای شرکت‌کنندگان برگزیده شد و سپس کار تیم‌بندی آغاز شد. همه‌ی افراد باید در ۱۰ تیم به طور متوازن پخش می‌شدند و دو روز بعدی را به کار و پرورش دادن ایده‌ی تیم خود می‌پرداختند. عصر روز سوم، تیم‌ها نتیجه‌ی کار خود را که شامل مدل اقتصادی طرح، ارزش اجتماعی و مخاطبان می‌شود با استفاده از پاورپوینت یا ساخت پویانمایی و یا هر وسیله‌ی ابتکاری دیگر پرزنت کردند. در پایان داوران سه ایده را برگزیده و به حامیان رویداد برای تامین بودجه معرفی کردند.

اگر این بار چشمتان به آگهی یک رویداد استارت‌آپی خورد، از کنارش به سادگی عبور نکنید زیرا فرصت‌ها همیشه چون ابر در گذرند.

همه چیز از یک پیام تلگرامی شروع شد. پیامی که مخاطب را به شرکت در جشنواره‌ی ایده‌ها و فرصت‌ها فرا می‌خواند. این جشنواره که در اصطلاح فنی‌اش رویداد نامیده می‌شود، فرصتی بود برای مشارکت در پیشگیری از مشکلات و چالش‌های اجتماعی که در قالب یک برنامه‌ی استارت‌آپی برگزار می‌شد. استارت‌آپ‌ها تیم‌های نوپایی هستند که بر اساس یک ایده‌ی خلاقانه شکل گرفته و با آگاهی از بازار فروش و نیاز مخاطبان به میزان تصاعدی به تولید ارزش یا ثروت می‌پردازند. در رویداد استارت‌آپی که من در آن حضور داشتم و در روزهای ۱۴، ۱۵ و ۱۶ بهمن امسال در دانشگاه امیرکبیر برگزار شد، از آنجا که با حمایت معاونت اجتماعی و پیش‌گیری قوه قضاییه همراه بود ارزش مد نظر بیش از آن که تولید پول باشد، خدمات اجتماعی و انسانی موثر بود.

استارت‌آپ‌ها ابزارهای بسیار کارایی برای راه‌اندازی کسب و کارهای تازه هستند. دانشجوی حوزه‌ی علوم انسانی بیش از هر دانشجوی دیگری با چالش پیدا کردن شغل متناسب با تحصیلاتش روبه‌رو است و این چالش در جایی شدت می‌گیرد که او رابطه‌ی مستقیمی بین تولید ثروت و مواد درسی و فکری خویش نمی‌بیند. در نگاه اول به نظر می‌رسد که علوم انسانی عرصه‌ای برای ژرف‌اندیشی و چاره‌جویی از مسائلی است که در نهاد بشر ریشه دوانده است و ساختی فراتر از این دارد که به مادیات آلوده شود، اما در همین هنگام این تناقض رخ می‌نماید که پس هزینه‌ی لازم برای انجام پروژه‌های تحقیقاتی چگونه باید تامین شود؟ دم دستی‌ترین پاسخ ممکن این است که دولت باید بودجه‌ای را برای این مهم تخصیص دهد،

با برکت را برای تمام اعضای خانواده آرزو می‌کنند.

عده‌فی سوم به عه‌له‌فی سال کهنه معروف است. در این شب اعضای خانواده دور هم جمع می‌شوند مروری بر روزگار یک سال گذشته خویش و اقوام دارند. از خوبی‌های آن سال به نیکی یاد می‌کنند و از اتفاقات ناگوار آن سال سعی می‌کنند درس عبرت بگیرند. عه‌له‌فی سال تازه: آخرین شب سال است که تقریباً کار عقب افتاده دیگری نمانده است و افراد دست از کار کشیده، خود را برای تحویل سال نو آماده می‌کنند.

روز نوروز (عید):

در این روز همه چیز نو می‌شود. کوچکترها و بزرگترها زیورآلات و لباس نو به تن می‌کنند، شاد و خوشحالند. ابتدا به دیدار افراد مسن و بزرگسال می‌روند و برای یکدیگر آرزوی سربلندی و سلامتی می‌کنند. دیدار خانواده‌ها خستگی یک ساله را از تن بیرون می‌کند. بزرگترها به کوچکترها عیدی می‌دهند و خانواده‌هایی که نو عروس دارند، ضمن تهیه عیدی، طی مراسم خاص به دیدار خانواده قوم تازه‌شان می‌روند. یکی از آداب قشنگی که فقط در بین قوم کرمانج مرسوم است با تحویل سال، استخاره می‌نمایند و یکی از افراد مورد نیت خود را در لحظه تحویل سال نو به منزل دعوت می‌نماید و آن را دلیل برآینده‌ای روشن در سال جدید و خوبی و برکت قرار می‌دهند و با آغاز سال نو اعضای خانواده بهترین و صمیمانه‌ترین محبت‌ها را به هم ابراز می‌نمایند.

در نهایت اینکه نوروز بهانه‌ای است چرا که: امروز در عصر از خویش‌گریزی‌ها، بی‌توجهی به برخی از آداب و رسوم سنتی که بخشی از فرهنگ و هویت این مردم محسوب می‌شود دغدغه اصلی آزاد اندیشان کرد است که رفع آن هم رسالتی است بر دوش تک‌تک افراد تا اگر کسانی به هر دلیل به رسوم گذشته و بویژه زبان و فرهنگ مادری خود پشت کرده‌اند، هویت خود را بازشناخته و به اصل خویش برگردند.



امروزه ما در فضای اشباع شده از رسانه ها زندگی می کنیم و سیل پیام ها از سوی رسانه ها به سوی ما می آیند. این وضعیت باعث شده است تا سواد رسانه ای مهارتی حیاتی برای زیستن در عصر کنونی باشد. مبحث سواد رسانه ای برای اولین بار توسط مارشال مک لوهان در کتاب خود تحت عنوان «درک رسانه؛ گسترش ابعاد وجودی انسان» به کار برده شد. مک لوهان معتقد بود زمانی که دهکده ی جهانی فرا برسد باید انسانها به سواد جدیدی به نام سواد رسانه ای دست یابند. دریک تعریف بسیار کلی از دکتر یونس شکر خواه سواد رسانه ای عبارت است از یک نوع درک متکی بر مهارت که بر اساس آن می توان انواع رسانه ها و انواع تولیدات آنها را شناخت و از یکدیگر تفکیک و شناسایی کرد.

این درک به چه کار می آید؟ به زبان ساده سواد رسانه ای مثل یک رژیم غذایی است که هوشمندان مراقب است که چه موادی مناسب هستند و چه موادی مضر؛ چه چیزی را باید مصرف کرد و چه چیزی را نه و یا اینکه میزان مصرف هر ماده برچه مبنایی باید استوار باشد. سواد رسانه ای می تواند به مخاطبان بیاموزد که از حالت انفعالی خارج شده و به معادله متقابل و فعالانه وارد شوند که در نهایت به نفع خود آنان باشد به دیگر سخن ، سواد رسانه ای کمک می کند تا از سفره ی رسانه ها به گونه ای هوشمند و مفید بهره مند شویم .

سواد رسانه ای فن و تکنیکی است که ما از طریق آن قادر می شویم به عنوان مخاطبی فعال و پویا با پیام های رسانه ای مواجه شویم و در برابر پیام های رسانه قدرت تمیز داشته باشیم.

هدف سواد رسانه ای ایجاد توانایی در افراد برای کنترل برنامه ریزی رسانه ای است. رسانه ها ما را به گونه ای تربیت می کنند تا زندگی خود را بر اساس زمان پخش برنامه های آنها تنظیم

کنیم . کسانی که مهارت سواد رسانه ای خود را توسعه ندهند گرفتار جزر و مد رسانه ای می شوند. بنابراین هدف از سواد رسانه ای این است که به افراد نشان دهیم چگونه اوضاع را از رسانه ها گرفته و به خود بازگردانند. اولین گام در انتقال کنترل از رسانه به مخاطب این است که بدانیم رسانه ها چگونه ذهنیت ما را برنامه ریزی می کنند. این برنامه ریزی توسط رسانه ها از طریق محدود کردن انتخاب ها و تقویت و تحکیم این انتخاب ها به صورت مداوم و همچنین نیاز آفرینی یا ایجاد نیاز مداوم در ما است. از طرف دیگر مرز بین دنیای واقعی ما و جهان رسانه ها و تمایز این دو از هم به طور فزاینده ای سخت می شود. رسانه ها برای ورود ما به دنیایشان منتظر نمی مانند. درعوض پیام های خود را به دنیای ما تحمیل می کنند. از آنجایی که بخش اعظمی از مواجهه ی ما با پیام های رسانه توسط خودمان برنامه ریزی نمی شود. متوجه نمی شویم تا چه حد در معرض پیام های رسانه ای قرار می گیریم . هدف سواد رسانه ای آگاهانه در برابر رسانه ها قرار گرفتن است.

* ماهنامه دانشجویی بیان

* صاحب امتیاز: معاونت فرهنگی - اجتماعی

* مدیرمسئول: بشیر معتمدی

* مدیر اجرایی: منوچهر صابر

* سر دبیر: شکوفه کریمی

* هیات تحریریه : شکوفه کریمی، بدریه جوکاری، امین رضانعلی،

مصیب سروستان، صبا عنایتی

ماهنامه دانشجویی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی